

سر سفره‌ی خوان کرم او بنشیند.

پس از سقوط شاه شیخ ابواسحق و قتل وی، عبید مجدداً به عراق سفر کرده و به احتمال زیاد با سلمان ساوجی نشست و برخاست داشته است.

اشعار جدی او به بیش از ۳۰۰۰ بیت متجاوزاست. اغلب این اشعار در مزمت و بی‌اعتباری دنیاست که در خلال آنها، شاعر کوشیده است صاحبان قدرت را به استهزاء گرفته و تحجید آنها را مورد نکوهش قرار داده و آنها را به کوتاه فکری و انجماد فکرمتهم سازد.

کتاب دیگر او "اخلاق‌الاشراف" نام دارد. سبک و انشاء آن روان است و نویسنده کوشیده است فضایل اخلاقی را همچون حکمت، عفت، شجاعت، عدالت، حلم، سخاوت و وفاداری مورد بررسی قرار داده و از آنها تعریفی جامع به دست دهد. در خلال نوشته‌های خود با به‌کارگیری عبارتهای "برزگان" بر وزن "زیرکان"، صاحبان قدرت یا به عبارتی اشراف را به طنز مورد مسخره قرار داده است. (همان، ص ۱۷). کتاب دیگر او که "ریش‌نامه" نام دارد موردی است در مزمت ریش و آزاری که از آن بابت خوبرویان را عاید می‌شود.

کتاب "صدپند" اثری است جدی که به سال ۷۵۰ هجری قمری به رشته‌ی تحریر در آمده و شاعر پندهای حکیمانه‌ای به ارمغان آورده است.

رساله‌ی "تعریفات" او نوعی دائرةالمعارف مختصر اما توصیفی از اصطلاحات جاری اداری و علمی است که بی‌شبهت به "زبان مخفی" اثر دکتر سمایی نبوده که اخیراً به زیور طبع آراسته شده است. رساله‌ی "دلگشا" که به احوال و روحیات اهل طریق و رندان جگرسوز اشاره دارد و مبین آن است که عبید خود از رندان زمانه بوده است.

"مکتوبات قلندران"، در به مسخره گرفتن طایفه‌ی قلندران و انتقاد از نوع پردازش مطالب منثور توسط این مردمان به رشته‌ی تحریر درآمده است.

"فالنامه‌ی بروج" که به نثر نوشته شده و در هر فالی یک رباعی آمده است. عبید با ظرافت و طنز خاص خود فالنامه‌ها و نویسندگان آنها را به باد تمسخر می‌گیرد.

کتاب "مقامات" که به زبان فارسی روان نگاشته شده که گویا در باب علوم بوده و از فضل و مهارت

عبید حکایت داشته است. علی‌الظاهر این کتاب هنوز پیدا نشده و تنها از آن در کتاب ریاض‌العلماء میرزا عبدالله افندی یاد شده است. (همان)

بامروزی بر نوشته‌های عبد زاکانی به این واقعیت می‌توان دست یافت که وی، برخلاف نظر کج اندیشان و ظاهر بینان، نه قصه‌گوی کودکان بوده و نه آن قدر تهی مغز و بی‌مقدار بوده است که مطالباتی در هزل و نقد غیر منصفانه‌ی معاصران خود داشته باشد و یا بخواهد از راه پرده‌داری و استهزا زندگی بگذراند. عبید همانند بسیاری دیگر از دلسوختگان، اوضاع سیاسی زمان خود و نیز سلطه‌ی مشتی دجاله و بی‌خرد را بر مال و ناموس مردم مورد انتقاد قرار داده و کوشیده است به رسم معهود و در قالب طنز زشتی‌ها و پلیدی‌های جامعه را بنمایاند و مردمان فریب خورده را از زاهدان روز و درندگان شب که جز امیال و هوسهای پست و پلید خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند و تسبیح به دستان روز و می‌خواران شب که تنها به شرب می‌تاب آن هم برای خود فتوا نمی‌دهند بلکه از خون یتیمان و عرض بیوه زنان ارتزاق می‌کنند بر حذر داشته و وجود پلیدشان را هشدار دهد.

نویسنده و شاعری این چنین به قطع نمی‌توانسته است از سر بیکاری قصه‌ای چون "موش و گربه" را به نظم بکشد و انتظار داشته باشد که کودکان را از خواندن و یا شنیدن آن لذتی حاصل شود. با توجه به موارد فوق، مفسر داستان "موش و گربه" نمی‌تواند از منظر یک روایت کودکانه به بررسی این داستان بپردازد.

ذکر مختصری از اوضاع سیاسی زمان عبید و شناخت نقشی که وی ایفا کرده است بر غنای تفسیر می‌فزاید.

مرگ سلطان ابوسعید آخرین پادشاه سلسله‌ی ایلخانی و هجمه‌ی امیر تیمور گورکانی و صدمات فراوانی که از این ناحیه بر پیکر جامعه‌ی ایران آن زمان وارد شده مسأله‌ای نیست که بتوان به راحتی از آن گذشت. از جامعه‌ی ملوک‌الطوایفی آن زمان و قیام افراد بی‌شماری که هر کدام مدعی حکومت و سلطنت بوده‌اند بیش از این انتظاری نبوده است که هر کدام، در راستای رسیدن به اهداف خود، هرآنچه در قدرت خود داشته‌اند بکار گیرند. در این برهه از زمان به مصداق "جنگ فیله‌ها پایانی جز له شدن علف‌ها ندارد"، آنچه حاصل شده جز آشفته‌گی، ویرانی و قتل و غارت چیزی به همراه نداشته است.

عبید نیز همانند دیگر دل سوختگان ، توسل به لطیفه و مطایبه را تنها ابزار کارساز در آن دنیای فساد و بلوا می‌داند تا از آن طریق بر پیکر زورگویان و کسانی که از فضائل اخلاقی بی‌بهره بوده‌اند بتازد و حداقل عقده‌ی دل بگشاید .

« از مولانا عضدالدین پرسیدند که در زمان خلفا مردم دعوی خدائی و پیغمبری می‌کردند و اکنون نمی‌کنند . گفت : مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان یاد می‌آید و نه از پیغمبر »
(اقبال آشتیانی ، ص ۲۴)

۵) تفسیری از داستان " موش و گربه "

دو بیت نخست این شعر از نظر قافیه و وزن با ابیات متعاقب آن تفاوت دارد هرچند به نظر نویسنده‌ی مقاله‌ی حاضر ، روشن‌کننده‌ی این واقعیت است که هدف شاعر هشدار و پند بوده است و نه فقط بیان یک قصه‌ی کودکانه :

اگر داری تو عقل و دانش و هوش بیا بشنو حدیث گربه و موش
بخوانم از برایت داستانی که در معنای ، آن حیران بمانی
اگر قرار بود داستان " موش و گربه " ، روایتی کودکانه باشد ، حیرانی در معنا مفهومی نمی‌یافت . حال به " هم‌رگه " های داستان می‌پردازیم و آنها را در تقابل یا یکدیگر قرار می‌دهیم . دو بیت نهائی نیز مؤید همین مقوله‌است :

غرض از موش و گربه بر خواندن مدعا فهم کن پسر جانا

مکانها	ابژه‌ها	مدعا فهم کن پسر جانا
کرمان	دُر	شراب
سفره	فلک	بره‌ی بریان
شرابخانه	ازدها	کشمش
پسِ خم	شیر	خرما

بنیر	پلنگ	پس منبر
ماست	سگ	مسجد
کره	تحفه	خراسان
پلو	نیزه	رشت
آب لیمو	تیر	گیلان
تیغ	کمان	صفاهان
کُه	سیط	یزد
	اسب	کهستان
		بیابان فارس
		یک طرف
		یک جهت

نقش آفرینان

موش (۳۴ بار)

گره (۲۶ بار)

روایت کننده

شنونده

شاه موشان

فوجها (گرهها و موشها)

موش وزیر

زمان (و بسامد تکرار آن)

روزی

ناگهان ۲ بار

چون (= زمانیکه) دو بار

امروز (یک بار)

زود (یک بار)

بعد از آن (یک بار)

سالی (یک بار)

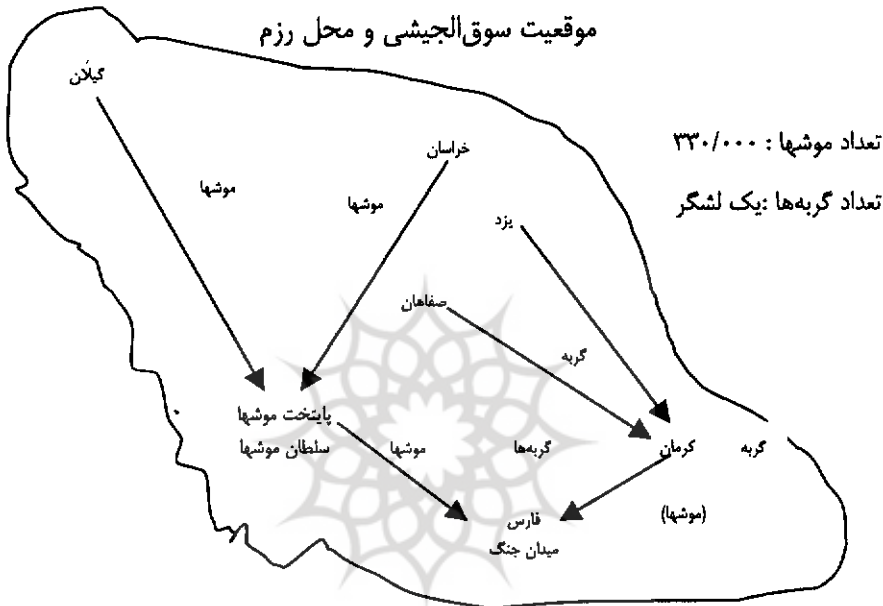
یک هفته (یک بار)

بعد (یک بار)

زمانه (یک بار)

حالات وجودی

بود	هراسان بودن	شنیدن	برجستن
به سر بردن	سربرنهادن	فریب خورده	
	دم زدن	کشتن	



لشکر موشها: حرکت از خراسان و گیلان به پایتخت (احتمالاً شیراز) بارگاه سلطان موشها محل مصاف
موشها و گربه‌ها: بیابان فارس (بین شیراز و کرمان)
لشکر گربه‌ها (یاری دهندگان): حرکت از یزد و صفاهان به سوی کرمان

رخدادهای اجتماعی

- شادی موشها
- بر تخت نشستن شاه موشها
- عرضه‌ی هدایا
- طبل زدن موشها و شادی به مناسبت سرنگونی گربه
- مراسم به دار آویختن
- فروپاشی تاج و تخت شاه موشها
- ورد خواندن گربه در مسجد

پس از استخراج هم‌رگه‌ها و دسته‌بندی آنها، در مرحله‌ی دوم بررسی و تجزیه و تحلیل خود به تقابلهای اشاره می‌کنیم. این تقابلهای را می‌توان به دو صورت یافت:

(۱) یا درون هم‌رگه‌ها

(۲) و یا بین یک هم‌رگه و هم‌رگه‌ای دیگر.

تقابل‌ها

گناهکار	در مقابل	(۱) زاهد / عابد
جنایتکار	در مقابل	(۲) تائب
کوهستان (بالا)	در مقابل	(۳) کویر (پائین)

اوصاف گربه

نام	دزد	دم همچون شیر	همچون ازدها
	تائب	چنگ همچون پلنگ صبور	شکم همچون طبل
مبارز	متظاهر	غرندۀ تر از شیر	سینه همچون سپر
	سگ روسیاه	شیرشکار	سیاس
	ستوده خصال	دارای استراتژی	دارای غیرت

اوصاف موشها

قربانی نخست: میخواره، لاف زن، غلام صفت

موش پیام آور: زود باور

هفت موش گزیده: ساده لوح، زود باور، بزدل، متملق، فرمانبردار، بی احتیاط

پنج موش قربانی دوم: ترسو، پر مهر و محبت، رئیس قوم (کدخدا، ایلخان)، بی‌عرضه.

گروه موشها: عدام اعتماد به نفس، بی توجه به قدرت جمعی، غم طلب و بی‌تحرک

شاه موشها: لاف زن، بی کفایت، بی تدبیر

موش وزیر: هوشمند، دلیر، فطآن، صاحب استراتژی حساب نشده / احمقانه.

فوج موشها: (قربانیان نهائی)، فریب خورده، زودباور

۶) تجزیه و تحلیل داستان (یک تحلیل از هزاران تفسیر ممکن)

مطلع داستان با دو بیت زیر شروع می‌شود :

اگر داری تو عقل و دانش و هوش بیا بشنو حدیث گربه و موش
بخوانم از برایت داستانی که در معنای آن حیران بمانی

و با دو بیت زیر به پایان می‌رسد :

جان من پند گیر از این قصه که شوی در زمانه شادانا
غرض از موش و گربه برخواندن مدعا فهم کن پسر جانا

آغاز و پایان داستان حکایت از آن دارد که مجموعه‌ی این داستان نمی‌تواند یک قصه‌ی کودکانه باشد بلکه بیان حوادثی است عبرت انگیز که در دوران تیره و تاریک ملوک‌الطوایفی آن زمان رخ داده است. عبید از سیر و سفرهای مکرر خود و ملاحظه‌ی برادر کشی‌ها و در نتیجه‌ی لمس کردن خودخواهی‌های سلاطین و حاکمان زمان که حاصلی جز کشت و کشتار و نابودی مردم بی‌دفاع نداشته است تجربه‌های تلخی داشته و شاید از ترس جان ، سعی کرده است داستان موش و گربه را به شکلی که آمده روایت کند.

گربه‌ی قهرمان داستان در کرمان ساکن بوده و آن شهر و حومه‌ی آنرا جزء قلمرو خود می‌دانسته است . با بهره‌گیری از تدبیر و سیاست بودن خود سعی دارد دشمن (موشها) را به داخل شهر بکشاند:

گربه گفتا که موش گه خورده من نیایم برون ز کرمانا

شاه شجاع مظفیری از سال ۷۶۶ تا ۷۸۶ هجری قمری (حدود ۲۰ سال) کرمان را زیر سلطه‌ی خود داشته و عبید مدتی مدح وی می‌گفته و مدتی طولانی (نه تمام دوران سلطنت شاه شجاع) در خدمت وی بوده است. در اواخر سال ۷۶۷، شاه شجاع بر برادر خود که شاه محمود نام داشته می‌تازد و شیراز را از او بازپس می‌گیرد . این فتح حدود یکسال پس از فرار شاه شجاع به کرمان صورت می‌پذیرد . از سال ۷۶۸ تا ۷۷۲ (سال وفات عبید) اطلاع دقیقی از زندگی وی در دست نیست (اقبال آشتیانی ، ص ۱۶) . با توجه به جدول صدرات حکام زمان به شرح زیر :

- خواجه علاءالدین محمد از ۷۲۷ تا ۷۳۷ در خراسان
- شیخ جمال‌الدین ابواسحق اینجو از ۷۴۲ تا ۷۵۸ در شیراز (به دست امیر مبارزالدین محمد مظفری به قتل رسید)
- قاضی شمس‌الدین محمود صائین در حمله به کرمان در سال ۷۴۶ (به دست امیر مبارزالدین محمد مظفری به قتل رسیده است)
- سلطان اویس جلایری از سال ۷۵۷ سلطنت آذربایجان و عراق عرب را داشته است.
- شاه شجاع مظفری از ۷۶۰ تا ۷۶۶ در شیراز
- ۷۶۶ از شاه محمود (برادر خود) شکست خورده و به کرمان می رود .
- ۷۶۷ شیراز را از شاه محمود پس گرفته است .
- از ۷۶۸ تا ۷۷۲ (سال وفات عبید) از وی خبری در دست نیست .
- می‌توان چنین نتیجه گرفت که داستان موش و گربه ، در فاصله‌ی این چهار سال تنظیم شده و به احتمال قریب به یقین ، عبید از مدیحه سرایی حاکمان بی‌ریشه و دولت‌های سست بنیاد ملوک‌الطوایفی خسته شده و انزوا اختیار کرده و با رعایت احتیاط وصف حال ملوک زمان را به نظم در آورده است :
- قصه‌ی موش و گربه‌ی منظوم گوش کن همچو دُر غلطانا
- شاه شجاع مظفری (گربه‌ی قهرمان داستان) ، بی اعتناء به حکومت برادر خود در شیراز به تاخت و تاز و غارت اموال مردم (موشها / آدمهایی که همچنان خود را جیره‌خوار شاه محمود می‌دانسته‌اند) می پردازد:
- از قضای فلک یکی گربه بود چون ازدها به کرمانا
- شکمش طبل و سینه‌اش چو سپر شیر دم و پلنگ چنگانا
- موشها (آدم‌های زیر دست و تحت سلطه) جسته گریخته و با ترس و لرز لقمه نانی در گوشه و کنارها به دست می آوردند هرچند هر از چندی یکی از آنها قربانی شده و طعمه‌ی گربه می‌شود . با وجود این ، همین حد را می‌پذیرند و آن را خواسته و تقدیر الهی می‌دانند.
- سالی یکدانه می‌گرفت از ما حال حرصش شده فراوانا
- یکی از موشها به فرمان می عنان اختیار از دست می دهد و جانب احتیاط را رعایت نمی‌کند و در اوج

مستی بر حاکم عنان گسیخته خرده می‌گیرد و فریاد مبارز طلبی سر می‌دهد :

ناگهان موشکی ز دیواری جست بر خم می‌خروشانان
سر به خم بر نهاد و می‌نوشید مست شد همچو شیر غرانان

گرچه (شاه شجاع مظفری) که سیاس ، صاحب استراتژی ، مبارز ، شیرشکار و صبور است و در کمین می‌نشیند تا به وقت ضرورت آغاز گر شورش و بلوا را به جای خود بنشانند تا زهر چشمی از دیگران گرفته باشد:

گرچه این را شنید و دم نزدی چنگ و دندان زدی به سوهانا
ناگهان جست و موش را بگرفت چون پلنگی شکار کوهانا

گرچه با برخورداری از خصیصه‌ی ظاهر فریبی ، دزدی شبانه و به خون آلوده بودن، دستهای خود را با حضور در مسجد و با ایستادن متظاهر گونه‌ی خود در محراب و منبر و با سود جستن از تعصبات مرسوم که حاکم بر روح و روان مردم عادی (موشها جزء) است تطهیر می‌کند تا ظاهر دوستان را نیز با نیرنگ خود فریب دهد:

گرچه آن موش را بکشت و بخورد سوی مسجد شدی خرامانا
دست و رو را بشست مسح کشید ورد می‌خواند همچو ملانا

گرچه به مصداق " چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند " ، قاپ متشرعان را می‌دزدد تا با تظاهر به گریه و لابه و بیان ظاهری توبه ، زمینه‌ی شرارت‌های بعدی را فراهم آورد.

بازالها که توبه کردم من ندرم موش را به دندانان
بهر این خون ناحق‌ای خلاق من تصدق دهم دو من نانا
آنقدر لابه کرد و زاری کرد تا به حدی که گشت گریانان

پوشیدن لباس زهد و تظاهر به تقوی و نشستن بر منبر حیلتی است که گرچه به کار می‌برد تا نه تنها توجیهی برای کشتن آن موش خاطی و سرکش داشته باشد بلکه مصدر صدور این پیام نیز باشد که بعد از این امنیت و آزادی حاصل است .

موشکی بسود در پس منبر زود برد این خیبر به موشانا

مژدگانی که گربه تائب شد زاهد و عابد و مسلمانا

بود در مسجد آن ستوده خصال در نماز و نیاز و افغانا

گویا در آن زمان رسم زاهدان ریا کار کسب روزی با تکیه بر ساده لوحی و ساده باوری مردمان بی خبری بوده است که «تسیب و سجاده و دلِق» را نشانه‌ی دیانت، صداقت و درستی فرصت طلبان می دانسته‌اند، شاهانی که خود را ولینعمت مردمان دانسته و سایه و آیت حضرت حق نیز می پنداشته‌اند.

گربه چون موشکان بدید بخواند رزقکم فی السماء حقانا

موشها (مردمان) فریب خورده نیز روزی حلال از خود و خانواده بریده به خدمت خفاش شب و زاهد روز تقدیم می دارند از تحفه‌های الوان، شراب ناب، بره بریان‌ها، کشمش‌ها، خرماها گرفته تا پنیر، ماست، کره، برنج، آب لیمو و متاع‌های دیگر. علاوه بر آن به نوکری و سرسپردگی و متابعت بی چون و چرا نیز رضایت می دهند و معترف هستند:

عرض کردند با هزار ادب کای فدای رخت همه جانا

لایق خدمت تو پیشکشی کرده‌ایم ما قبول فرمانا

شکارچی شب و رفیق روز سیاستی دیگر پیشه می کند و خود را رفیق و خادم آنان معرفی می نماید :

بعد از آن گفت پیش فرمائید قدمی چند ای رفیقانا

موشکان جمله پیش می رفتند تشنان همچو بید لرزانا

ناگهان گربه جست بر موشان چون مبارز به روز میدانا

موشها که فریب مکر گربه را خورده‌اند به جای آنکه اتفاق کنند و خود دمار از روزگار گریه‌ی نابکار بازهم به سوی شاه خود (شاه محمود) که او نیز گریه‌ی دیگری است که لباس موش به تن کرده پناه می برند و عقل کل را در یک فرد می یابند.

موشکان را از این مصیبت و غم شد لباس همه سیاهانا

خاک بر سرکنان همی گفتند ای دریغار رئیس موشانا

بعد از آن متفق شدند که ما می رویم پای تخت سلطانا

شاه موشان (شاه محمود) که خود از گریه‌ی قهرمان دل خوشی نداشت وعده‌ی پایداری و مقاومت و